

انقلاب از منظر حقوق بین الملل

زانبار پیوندی^۱، معین ضابطی^۲،

^۱ دانشجوی رشته علوم سیاسی، دانشگاه پیام نور، تهران zaniar.havall33@gmail.com

^۲ استادیار علوم سیاسی دانشگاه پیام نور، تهران moinzabeti@pnu.ac.ir

چکیده

انقلاب یا شورش به عنوان یک پدیده اجتماعی از برخی جهات موضوع حقوق بین الملل بوده است. اگرچه انقلاب و سرکوب انقلاب در حقوق بین الملل منعی ندارد، خیزش مردمی در برخی از اشکال حکومت مانند دولت استعماری، دولت اشغالی و حکومت نژادپرست به رسمیت شناخته شده است. یک جریان قدیمی و متزلزل نیز به وجود آمده است که دولت های نامشروع ناقض حقوق بشر و حقوق بشر و دولت های غیر دموکراتیک را در عملکرد برخی از دولت ها در نظر می گیرند. در جریان یک قیام، یک جنبش انقلابی را می توان به عنوان طرف درگیری، نماینده مردم یا دولت در تبعید به رسمیت شناخت. اگر این تشخیص زودهنگام باشد و با تعیین تکلیف دولت مرکزی در تعارض باشد، دخالت در امور داخلی دولت محسوب می شود. در صورت موفقیت انقلاب با بحث جانشینی در معاهدات بین المللی، بدهی های بین المللی و مسئولیت بین المللی مواجه خواهد شد. در حالی که در جانشینی دولت ناشی از انقلاب نسبت به معاهدات بین المللی و مسئولیت بین المللی کمتر تردید وجود دارد. تفاوت در رویه ها و دیدگاه در جانشینی بدهی های بین المللی وجود دارد.

واژه های کلیدی

حقوق بین الملل ، انقلاب ، سیاست ، قانون

۱. مقدمه

هدف این مقاله استدلال این است که انقلاب‌ها هنوز در نظم حقوقی بین‌المللی اهمیت دارند. برخلاف نظریات بیان شده توسط امثال اوگووو،^۱ این مقاله از جمله این را بیان می‌کند که برعکس، هر انقلاب موفق، خواه کودتا باشد یا تسلط نظامی بر حکومت، یا قیام مردمی، در واقع قانونی بودن خود را ایجاد می‌کند. به عبارت دیگر در صورت موفقیت، مشروعیت خود را تداوم می‌بخشد. همچنین ادعا می‌شود که تأثیر کودتاها یا انقلاب‌های نظامی موفق و نظم قانونی که آنها ایجاد می‌کنند تا زمانی که خود آن نظم توسط یک رویداد نامطلوب مانند یک کودتای نظامی دیگر یا یک انقلاب، یا حتی با بازگشت به حکومت دموکراتیک سرنگون نشود، ادامه دارد. بخش اول این مقاله به معنای انقلاب در حقوق از جمله کودتا می‌پردازد. بخش دوم به این موضوع و هنجار اساسی می‌پردازد. ثالثاً، ارتباط مستمر ایده‌های کلسن با رویه قضایی قرن بیست و یکم، استدلال هنجاری که توسط اکثریت افکار حقوقی و رویه قضایی قرن قبل، مانند نظرات کمیته قضایی شورای خصوصی در پرونده‌ها مشخص شده است. ادعا می‌شود که حکمت مستقر در آنجا تحت و بر اساس اکثر متون حقوقی، که این مقاله تأیید می‌کند، این است که اگر انقلابی موفق باشد، قانونمندی خود را نشأت می‌دهد. بخش چهارم، به تأثیر کودتای ۱۵ ژانویه بر نیجریه می‌پردازد. در بخش پنجم، مروری بر موضع منتقدان، در این مورد مقاله‌ای که سعی در تضعیف کاربرد فقه کلسن دارد، مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد. این با نتیجه‌گیری که بر اساس موضوعات مورد بحث در این مقاله است گره خورده است. اهمیت این موضوع توسط شورای خصوصی در بیان شده است: این یک واقعیت تاریخی است که در بسیاری از کشورها - و در واقع در بسیاری از کشورهایی که تحت حاکمیت بریتانیا بوده‌اند - اکنون رژیم‌هایی وجود دارند که به طور جهانی قانونی به رسمیت شناخته شده‌اند. اما منشأ خود را از انقلاب‌ها یا کودتا می‌گیرند. قانون باید این واقعیت را در نظر بگیرد. انقلاب در ۱۵ ژانویه ۱۹۶۶، گروهی از افسران جوان ارتش در ارتش نیجریه شورش کردند و کودتای خونینی را انجام دادند که در نهایت قانون اساسی جمهوری خواهان را در سال ۱۹۶۳ سرنگون کرد. تأثیر آن کودتا و پیامدهای فاجعه‌بار آن هنوز در سیاست نیجریه تا به امروز بازتاب دارد. به سرعت به قرن بیست و یکم، بین ۱۴ و ۱۵ نوامبر ۲۰۱۷، نیروهای مسلح زیمبابوه رابرت موگابه، رئیس‌جمهور واقعی این کشور از زمان استقلال در سال ۱۹۸۰، در یک سکنه مغزی که شبیه یک حمله نظامی بود، تحت حصر خانگی قرار گرفت. - تسلط بر افسار حکومت از طریق کودتا. نیروهای مسلح از طریق رسانه‌ها اعلام کردند که اوایل روز چهارشنبه ۱۵ نوامبر ۲۰۱۷ موگابه در بازداشت قرار گرفته است که حاکم بی‌چون و چرای سابق زیمبابوه و خانواده‌اش در امان هستند. ارتش حرکت خود را (یعنی کودتا) تلاشی برای سرنگونی موگابه یا به دست گرفتن حکومت زیمبابوه در درازمدت نمی‌دانست. اخیراً در ۱۱ آوریل ۲۰۱۹، عمر البشیر، رئیس‌جمهور سودان، توسط نیروهای نظامی این کشور از قدرت برکنار شد. وزیر دفاع و ارتش سودان، ژنرال احمد عوض بن عوف، در بیانیه‌ای به جهانیان گفت بشیر که سه دهه حکومت کرده بود بازداشت شده و «در مکانی امن» به سر می‌برد. وزیر اعلام کرد که یک شورای نظامی موقت به مدت دو سال کنترل کشور را در دست خواهد گرفت و پس از آن انتخابات برگزار خواهد شد. پیش از این، کودتای کودتا در ترکیه رخ داد که در ژوئیه ۲۰۱۶ شکست خورد، اما نقطه عطفی در توسعه سیاسی آن کشور بود. بخشی از ارتش ترکیه به منظور سرنگونی دولت و سرنگونی رئیس‌جمهور رجب طیب اردوغان، عملیاتی سیستماتیک را در شهرهای بزرگ ترکیه اجرا کردند. این چهارمین کودتای نظامی در تاریخ سیاسی آن پس از پایان امپراتوری عثمانی بود. (R) با این حال، در این مورد خاص، با پخش مستقیم اخبار مربوط به کودتا در شبکه‌های اجتماعی، بسیاری از شهروندان عادی با ظروف آشپزخانه همراه بودند. با کودتاچیان مقابله کرد و در برابر کودتا مقاومت کرد. با کمک پلیس وفادار و سایر بخش‌های ارتش، شورش سرکوب شد. هزینه پیروزی بسیار زیاد بود: ۲۴۱ نفر کشته شدند و ۲۱۹۴ نفر دیگر مجروح شدند. اما هدف اصلی این مقاله بررسی موقعیت زمانی است که یک انقلاب موفق است. به گفته کلسن: انقلاب زمانی رخ می‌دهد که دستور قانونی یک انقلاب انجام شود. جامعه باطل می‌شود و نظم جدیدی جایگزین آن می‌شود به شیوه‌ای نامشروع که به نحوی که خود دستور قانونی اول تجویز نکرده است. ارگان‌های قانونی صلاحیت ایجاد و اصلاح نظم حقوقی را داشته‌اند. از دیدگاه حقوقی، این جانشینی از طریق جنبشی که از توده‌های مردم سرچشمه می‌گیرد یا از طریق ... کسانی که در مناصب حکومتی هستند، انجام می‌شود به همان اندازه بی‌اهمیت است. ملاک تعیین‌کننده یک انقلاب این است که نظم جاری سرنگون شود و نظم جدیدی جایگزین آن شود، به نحوی که خود سابق آن را پیش‌بینی نکرده بود. (۱۰) واژگان کلیدی از این عبارت غالباً نقل شده ارائه شده این است که از منظر فقهی یا حقوقی، محور انقلاب براندازی یک نظم حقوقی توسط دیگری است. نه تنها سرنگون می‌شود، بلکه با یک دولت انقلابی جدید جایگزین می‌شود. تأکید شده است که نظریه کلسن پوزیتیویستی (یا ناب) و از این رو غیرسیاسی یا از نظر سیاسی خنثی بوده و از این رو، قضات را در

هنگام تصمیم‌گیری در مورد پرونده‌های انقلابی قدرت می‌بخشد یا فکر می‌کردند قانونی بودن انقلاب‌های موفق را که در کشورهای مختلف رخ می‌دهد، بدون اینکه بپذیرند. این پیشنهاد درستی است. طبق فرهنگ لغت حقوقی استرالیا، انقلاب یک شورش در مقیاس بزرگ است که هدف آن در سرنگونی یک دولت در قدرت، یا جدا شدن از یک دولت توسط کسانی که تابع آن دولت یا دولت بوده اند. اعلامیه یکجانبه استقلال یک اقدام انقلابی است. قوانین بین‌المللی که فرهنگ لغت در ادامه توضیح می‌دهد، انقلاب را منع نمی‌کند. همچنین از آرام کردن انقلاب توسط دولت فعلی به هیچ وجه جلوگیری نمی‌کند. ۱۲ علاوه بر این، واژه انقلاب در حقوق بین‌الملل معنای دقیقی ندارد. ۱۳ فرهنگ مرجع آکسفورد انقلاب را به عنوان سرنگونی اجباری یک حکومت یا نظم اجتماعی به نفع یک سیستم جدید این به عنوان نمونه های تاریخی، انقلاب شکوهمند ۱۶۸۸، انقلاب فرانسه ۱۷۸۹ و انقلاب آمریکا از ۱۷۷۵ تا ۱۷۸۳ را ذکر می‌کند.^۱ به این فهرست می‌توان انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ را اضافه کرد. کودتا یکی از نمونه های انقلاب است و به عنوان سرنگونی ناگهانی یک دولت قانونی توسط نیروهای نظامی خود تعریف می‌شود. دایره المعارف بریتانیکا آن را به عنوان سرنگونی ناگهانی یک دولت موجود توسط یک فرد یا گروه کوچک، معمولاً تنها با خشونت محدود و گاهی با هیچ خشونتی تعریف می‌کند. معمولاً منجر به جایگزینی ناگهانی پرسنل پیشرو دولت می‌شود، اما به طور کلی سیاست‌های اقتصادی یا اجتماعی اساسی را تغییر نمی‌دهد. در فقه، بررسی مفهوم انقلاب از جمله به مسئله تداوم قانونی و چگونگی ایجاد اختلال در آن می‌پردازد. اوبیلاده به موضوع اعتبار و قوت قوانین در فاصله بین سرنگونی حکومت و استقرار حکومت انقلابی می‌پردازد. اسمیت نیز به نقش آن می‌پردازد. در موقعیت های اضطراری قضاوت می‌کند. ۱۹ اما هدف این مقاله متفاوت است. این مقاله بر خود «انقلاب های موفق» تمرکز دارد و هیچ چیز در این میان نیست. از این رو، نمی‌توان آنها را تا آنجا که به نظم حقوقی بین‌المللی مربوط می‌شود به صفحات تاریخ سپرد. با این حال، از اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌توان درس های مفیدی گرفت. ۲۰ این اعلامیه در مقدمه خود از جمله چنین می‌گوید: «در حالی که اگر انسان مجبور نباشد به عنوان آخرین چاره، به طغیان علیه متوسل شود، ضروری است. ظلم و ستم که حقوق بشر باید توسط حاکمیت قانون حمایت شود.» ۲۱ در اعلامیه استقلال آمریکا نیز کلمات مشابهی بیان شده است که: هرگاه هر شکلی از حکومت مخرب اهداف حکومت داری خوب باشد، حق مردم است. برای تغییر یا لغو آن و ایجاد در سرنگونی یک دولت در قدرت، یا جدا شدن از یک دولت توسط کسانی که تابع آن دولت یا دولت بوده اند. اعلامیه یکجانبه استقلال یک اقدام انقلابی است. قوانین بین‌المللی که فرهنگ لغت در ادامه توضیح می‌دهد، انقلاب را منع نمی‌کند. همچنین از آرام کردن انقلاب توسط دولت فعلی به هیچ وجه جلوگیری نمی‌کند. ۱۲ علاوه بر این، واژه انقلاب در حقوق بین‌الملل معنای دقیقی ندارد. ۱۳ فرهنگ مرجع آکسفورد انقلاب را به عنوان سرنگونی اجباری یک حکومت یا نظم اجتماعی به نفع یک سیستم جدید این به عنوان نمونه های تاریخی، انقلاب شکوهمند ۱۶۸۸، انقلاب فرانسه ۱۷۸۹ و انقلاب آمریکا از ۱۷۷۵ تا ۱۷۸۳ را ذکر می‌کند.^۱ به این فهرست می‌توان انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ را اضافه کرد. کودتا یکی از نمونه های انقلاب است و به عنوان سرنگونی ناگهانی یک دولت قانونی توسط نیروهای نظامی خود تعریف می‌شود. دایره المعارف بریتانیکا آن را به عنوان سرنگونی ناگهانی یک دولت موجود توسط یک فرد یا گروه کوچک، معمولاً تنها با خشونت محدود و گاهی با هیچ خشونتی تعریف می‌کند. معمولاً منجر به جایگزینی ناگهانی پرسنل پیشرو دولت می‌شود، اما به طور کلی سیاست‌های اقتصادی یا اجتماعی اساسی را تغییر نمی‌دهد. در فقه، بررسی مفهوم انقلاب از جمله به مسئله تداوم قانونی و چگونگی ایجاد اختلال در آن می‌پردازد. اوبیلاده به موضوع اعتبار و قوت قوانین در فاصله بین سرنگونی حکومت و استقرار حکومت انقلابی می‌پردازد. اسمیت نیز به نقش آن می‌پردازد. در موقعیت های اضطراری قضاوت می‌کند. ۱۹ اما هدف این مقاله متفاوت است. این مقاله بر خود «انقلاب های موفق» تمرکز دارد و هیچ چیز در این میان نیست. از این رو، نمی‌توان آنها را تا آنجا که به نظم حقوقی بین‌المللی مربوط می‌شود به صفحات تاریخ سپرد. با این حال، از اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌توان درس های مفیدی گرفت. ۲۰ این اعلامیه در مقدمه خود از جمله چنین می‌گوید: «در حالی که اگر انسان مجبور نباشد به عنوان آخرین چاره، به طغیان علیه متوسل شود، ضروری است. ظلم و ستم که حقوق بشر باید توسط حاکمیت قانون حمایت شود.» ۲۱ در اعلامیه استقلال آمریکا نیز کلمات مشابهی بیان شده است که: هرگاه هر شکلی از حکومت مخرب اهداف حکومت داری خوب باشد، حق مردم است. برای تغییر یا لغو آن و ایجاد یک دولت جدید که پایه و اساس خود را بر روی چنین اصولی قرار دهد و قدرت های خود را به گونه ای سازماندهی کند که به نظر می‌رسد به احتمال زیاد امنیت و خوشبختی آنها را تحت تأثیر قرار دهد. ظلم یا نقض حقوق بشر. با این حال، هرگاه حکومتی به گونه‌ای تغییر کند که نظم حقوقی موجود آن را در نظر نگرفته باشد، انقلابی رخ می‌دهد، خواه خشونت باشد یا نباشد، و خواه سیاست‌های اساسی اقتصادی تغییر کند یا نه. هنگامی که چنین انقلاب، کودتا یا تغییری پیروز شد، یک رژیم حقوقی جدید ایجاد می‌کند که اساس

مشروعیت حکومت غیرقانونی را مشخص می کند. این امر مخصوصاً صادق است، زیرا یک انقلاب ناموفق به منزله خیانت به نظم قانونی موجود است، ۲۳ همانطور که در کودتای نافرجام در ترکیه ذکر شد. این امر نیز مسلم است که حقوق بین الملل عرفی کودتا را به عنوان یک راه مناسب و مؤثر برای تغییر حکومت می شناسد، به شرطی که شرایط خاصی برآورده شود: ۱. باید یک تغییر سیاسی ناگهانی رخ داده باشد، یعنی کودتا. دولت یا انقلاب ۲. تغییر نباید در چارچوب قانون اساسی موجود باشد. در قرن بیستم در پاکستان، اوگاندا و رودزیای جنوبی، دادگاه‌ها این حق را قائل شده‌اند که اعلام کنند که تأثیر یک انقلاب موفق، تغییر قانون در حوزه قضایی مربوطه آنها بوده است. ۲۵ قضاات منصوب بر اساس قانون اساسی قبلی، خود را ملزم به رسمیت می‌دانند. اعتبار و مشروعیت قوانینی که بر اساس قانون اساسی دیگری ابلاغ شده است. مرجع اولیه ای که دادگاه‌ها در این پرونده‌ها بر آن استناد کرده اند، نظریه هان کلسن در مورد تغییر در وضعیت نابسامان ناشی از یک انقلاب بوده است. اساساً، کلسن در میان چیزهای دیگر استدلال می کند که اگر گروهی از افراد موفق به سرنگونی یک دولت قانونی شدند. و نظم جدیدی را به جای خود معرفی کنید، سپس بر اساس این موفقیت، نظم قدیمی متوقف می شود و نظم جدید شروع به کارآمدی می کند، زیرا مردم در دولت مربوطه شروع به رفتار گسترده در مطابقت با نظم جدید می کنند. سپس این دستور جدید به عنوان یک سفارش معتبر در نظر گرفته می شود. بر این اساس، پیش فرض یک هنجار اساسی جدید است که به حکومت انقلابی جدید اعتبار هنجاری می دهد و آن را با اقتدار قانونی آغشته می کند. در چه مقطعی قوانین از پیش موجود دیگر قدرت ندارند یا دیگر وجود ندارند. ۲۸ او می پرسد که قبل از استقرار دولت انقلابی برای ایجاد قانون اساسی جدید یا وضع قوانین حاکم بر مسائلی مانند قراردادهای، تخلفات و جنایات، چه قانونی بر مردم حاکم است. از جمله. ۲۹ بدون ریزه کاری بیشتر، در زمینه نیجریه، انقلابیون موفق از طریق پخش یا توسط تلویزیون یا رادیو یا هر دو، تعلیق قانون اساسی یا بخشهایی از آن و حفظ سایر قوانین به طور صریح یا ضمنی. بنابراین، در این حوزه قضایی خاص، تقریباً فرض یا بدیهی تلقی می‌شود که قوانین از پیش موجود با رعایت قوانینی که صراحتاً توسط انقلابیون موفق لغو شده‌اند، همچنان اعمال می‌شوند. قوانین مبتنی بر آن به قوت خود باقی می‌مانند، به این دلیل که به شیوه ای که خود نظم قدیم پیش بینی کرده بود، باطل نشده اند. «(۳۱) پس اصل کلی این است که انقلاب‌های موفق نظم‌های حقوقی جدیدی را ایجاد می کنند که اعتبار آنها توسط دادگاه‌های داخل قلمرو قابل قضاوت است. تابع انقلاب بر این اساس، مورد لاردرن بورک از پرونده‌های پاکستانی و اوگاندا ۳۳ متمایز شد، زیرا در رودزیای جنوبی، انقلاب نمی‌توانست موفقیت کامل داشته باشد، زیرا قدرت استعماری سابق و اقتدار قدیمی قانون اساسی هنوز در تلاش برای احقاق مجدد حاکمیت خود بود. بنابراین در مورد لاردرن بورک، هنجار اساسی به طور کامل توسط "اعلامیه استقلال یکجانبه" رودزیای جنوبی جایجا نشده بود.

۲. ادبیات تحقیق

صرف نظر از اینکه قیام مردم در ادبیات سیاسی «قیام» نامیده می شود یا «انقلاب»، برخی از حکومت‌های کنونی در جامعه جهانی نتیجه انقلاب‌های داخلی هستند و برخی از دولت‌های کنونی نیز درگیر انقلاب‌های داخلی هستند. انقلاب به عنوان یک واکنش اجتماعی به نظام سیاسی حاکم، به هر دلیلی باعث تغییر «حکومت» می شود. برخی از اشکال حکومت در نظام حقوق بین الملل غیرقانونی تلقی می شود و در این موارد، تغییر حکومت مشروع تلقی می شود، هرچند از طریق انقلاب صورت می گیرد و حتی همکاری سایر دولت‌ها نیز مشروع است، هرچند شکی نیست. در مورد غیرقانونی بودن حکومت نژادپرست، اما در مورد عدم مشروعیت حکومت‌هایی که به طور سیستماتیک حقوق بشر و حقوق بشر را نقض می کنند، اختلاف نظر و عمل وجود دارد. این تفاوت بیشتر به دولت‌های غیر دموکراتیک مربوط می شود. اگرچه ماده (۱) مشترک منشورهای حقوق بشر و ماده (۲۵) منشور حقوق مدنی و سیاسی بشر و سایر اسناد بین المللی و منطقه ای به اعمال حق تعیین سرنوشت از طریق "مشارکت مردمی" اشاره دارد، اما مشخص نیست. شکل دموکراسی مورد توافق قرار گرفته است. او هست. در هر صورت، حقوق بین الملل به دولت مرکزی اجازه سرکوب انقلاب را می دهد، مگر در مواردی که حق تعیین سرنوشت معنای خاصی [مشارکت سیاسی] دارد.

به رسمیت شناختن حکومت ناشی از انقلاب، اگر زود هنگام و همراه با تشخیص وظیفه سابق دولت مرکزی باشد، به منزله دخالت در امور داخلی حکومت است. به ویژه در آمریکای لاتین تمایلاتی وجود دارد که به رسمیت شناختن دولت‌های ناشی از کودتا و حتی انقلاب‌ها را نامشروع می دانند. پس از تشکیل دولت جدید، بحث جانشینی معاهده، بدهی و مسئولیت بین المللی مطرح شد. موضع کمیسیون حقوق بین الملل در مورد تفسیر کنوانسیون حقوق معاهده ۱۹۶۹ و موضع معاهده جانشینی دولت در معاهدات ۱۹۷۸ مبتنی بر اصل «تداوم

دولت» با توجه به جانشینی دولت جدید به معاهدات بین المللی است. مگر در مورد معاهداتی که در آن تغییر حکومت به عنوان تغییر اساسی شرایط به «وحدت سیاسی» طرفین معاهده لطمه می زند.

در خصوص بدهی بین المللی دولت قبل، اقدامات متضادی دولت در نتیجه انقلاب وجود دارد. با وجود این معاهده جانشینی دولت در مورد اموال، اسناد و بدهی دولت مورخ ۱۹۸۳، اصل جانشینی بدهی را در موارد جانشینی دولت پذیرفته است که می تواند به عنوان اولویت دولت جدید نیز مورد استفاده قرار گیرد. در صورت موفقیت انقلاب، مسئولیت بین المللی دولت قبل بر اساس اصل «تداوم دولت» و مسئولیت بین المللی انقلابیون در جریان انقلاب بر اساس اصل «دولت در حال گذار» باقی خواهد ماند. اگر انقلاب به نتیجه نرسد، مسئولیت بین المللی انقلابیون به دلایل فورس مازور را نمی توان علیه حکومت استناد کرد، مگر اینکه دولت مرکزی آنها را عفو کند یا در حکومت از آنها استفاده کند. این در حالی است که بند (۵) ماده (۶) دومین پروتکل الحاقی کنوانسیون چهارجانبه ژنو در مورد درگیری های مسلحانه غیر بین المللی ۱۹۷۷ توصیه می کند که مقام حاکم در پایان درگیری های داخلی شورشیان را عفو کند.

با مطالعه شرایط انقلاب های اخیر در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا که به بیداری اسلامی مشهور است، به این نتیجه می رسیم: در مورد تونس، نمی توان رویه واحدی برای بررسی عدم وجود دموکراسی حکومت نامشروع است. از عدم مشروعیت انقلاب در یک حکومت دموکراتیک نمی توان از وضعیت یمن استفاده کرد. به همین ترتیب، در مورد بحرین، هیچ رویه یکسانی از سوی دولت ها در محکوم کردن حکومتی که حقوق بشر را نقض می کند، یافت نمی شود. در سوریه، اگرچه مواضع بین المللی علیه دولت مرکزی بر اساس نقض حقوق بشر و حقوق بشردوستانه مورد پیگرد قانونی قرار گرفته است، اما گزارش خبرنگاران بین المللی این ادعاها را بی اساس می داند. از سوی دیگر، در وضعیت لیبی، به رسمیت شناختن زود هنگام LNC توسط دولت های مختلف به این معنی بود که آنها دولت غیر دموکراتیک را غیرقانونی و ناقض حقوق بشر می دانستند. اقدامات سازمان ملل متحد نیز غیرقانونی بودن دولت را تایید می کند که حقوق بشر و حقوق بشر در لیبی را نقض می کند. وضعیت لیبی همچنین دگرترین بدهی های نفرت انگیز رژیم های ناشی از انقلاب را تقویت کرد.

۳. یافته ها

۱.۳ انقلاب و هنجار اساسی

به گفته سالموند: در هر نظام حقوقی باید اصول غایی خاصی وجود داشته باشد که سایر اصول از آنها نشأت گرفته اند، اما خود موجود هستند. قبل از اینکه بتوان از هر منبع حقوقی صحبت کرد، باید قانونی وجود داشته باشد که آنها را ایجاد کند و به آنها اقتدار بدهد. (۳۶) هارت در این رابطه در مورد قاعده اساسی تشخیص به عنوان حاوی معیارهای اعتبار سایر قواعد در قانون صحبت می کند. سیستم حقوقی قانون در اندیشه هارت به عنوان ادغام قواعد اولیه و ثانویه دیده می شود. قوانین اولیه قواعد تحمیل وظیفه هستند، قوانین ثانویه قواعد اعطا کننده قدرت هستند. بنابراین، قاعده شناخت یک قاعده ثانویه است. به گفته اوبیلاده، در چارچوب یک انقلاب، ضروری است که بدانیم قاعده اساسی یک نظام حقوقی چه زمانی کارآیی خود را از دست داده است. موضوع یکی از واقعیت هاست. اگر رژیم حقوقی توسط یک انقلاب سرنگون شده باشد، باید ردیابی کرد که آیا حکم نهایی نظم حقوقی همچنان از نظر مقامات اعم از قضات دادگاه و دیگران مانند عموم مردم معتبر است یا خیر. ۳۸ در فقه کلسن همانطور که در بالا ذکر شد، این اصل نهایی به عنوان grundnorm یا هنجار اساسی شناخته می شود. همچنین قانون اساسی به معنای منطقی حقوقی است. برای بسط، طبق نظر کلسن، مبنایی که هنجارها بر آن استوار است با نام های مختلف هنجار اساسی یا grundnorm ذکر می شود. همچنین توسط او به عنوان قانون اساسی در قانون نامیده می شود

-حس منطقی در رویه قضایی کلسن، یک نظام حقوقی متشکل از هنجارهای سلسله مراتبی یا قواعد حقوقی چندگانه است که همگی دارای یک منبع نهایی هستند، گراندنرم یا هنجار اساسی. بر اساس آن است که نظام حقوقی استخراج می شود و هنجارها با اعتبار آغشته می شوند. ۴۰ هنجار اساسی وحدت نظام را ایجاد می کند و نظام نظم حقوقی آن را پایه گذاری می کند. طبق نظر کلسن، قانون همیشه به

اجبار مربوط می شود. برای ایجاد این جهانی در یک (یا مدل) خاص، او نظریه می دهد که همه هنجارها، از جمله *grundnorm*، شکل یکسانی دارند: همه آنها فرمان، اجازه یا مجوز استفاده را می دهند. زور به انسان ها بر خلاف میلشان (در رنج تحریم *grundnorm*) مفروض است و اجازه ایجاد هنجارها از جمله قانون اساسی را می دهد. هنجار اساسی انسجام یا وحدت را در نظم حقوقی ملی به ارمغان می آورد و آن را نیز برقرار می کند. ۴۵ کلسن نظریه خود را در مورد سلسله مراتب هنجارها ارائه می دهد که به اولین قانون اساسی منتهی می شود. که اثر الزام آور آن فرض شده است. یک انقلاب موفق می تواند قانون اساسی را به معنای منطقی - قانونی جایجا کند، اگر «نظم جدید کارآمد شود... و افراد مطابق با آن رفتار کنند». بهترین مثال، ایالات متحده آمریکا است که در سرپیچی آشکار و قهرآمیز از قوانین انگلیس، از انگلستان جدا شد و ایالت ها و قوانین اساسی جدیدی را ایجاد کرد که منشأ آن صرفاً غیرقانونی نبود، بلکه غیرقانونی بود. موفق شدند در مستعمرات شورشی مستقر شوند و از سوی دادگاه مستعمرات معتبر شناخته شدند. قانون اساسی به سختی از حقایق قانون اساسی پیروی کرد. بنابراین در مورد هر قانون اساسی است که از طریق انقلاب غیرقانونی تغییر می یابد. منشور حقوق بشر چه مرجع قانونی تصویب شد و ویلیام سوم با چه عنوان قانونی تاج و تخت را بر عهده گرفت؟» (۴۸) کلسن در ادامه بیان می کند: از دیدگاه حقوقی، معیار تعیین کننده یک انقلاب این است که نظم جاری سرنگون شده و جایگزین شود. با یک نظم حقوقی جدید، به نحوی که خود سابق پیش بینی نکرده بود. معمولاً مردان جدیدی که یک انقلاب آنها را به قدرت می رساند، فقط قانون اساسی و قوانین خاصی را که اهمیت سیاسی بالایی دارند لغو می کنند و هنجارهای دیگری را به جای آنها می گذارند. بخش بزرگی از نظم حقوقی قدیم در چارچوب نظم جدید نیز به قوت خود باقی می ماند... فقط محتوای این هنجارها است که ثابت می ماند، نه دلیل اعتبار آنها. آنها دیگر معتبر نیستند به دلیل اینکه به روشی که قانون اساسی پیشین تعیین کرده ایجاد شده اند. آن قانون اساسی دیگر لازم الاجرا نیست... ۴۹ بنابراین، محور مسئله مورد توجه ما، موفقیت یا پیروزی یک انقلاب یا کودتا است. استدلال کلسن این دیدگاه را تأیید می کند که در برخی موارد در واقع فقط قانون اساسی نقض می شود و شاید برخی هنجارهای حقوقی دیگر پیروز شوند.

انقلابیون ناخوشایند می دانند. در پرونده اوگاندا علیه کمیسر زندان های سابق ماتوو، ۵۰ نخست وزیر قانون اساسی اوگاندا را در مجلس ملی ملغی کرد و قانون اساسی جدیدی را جایگزین کرد که او را به عنوان رئیس جمهور اجرایی منصوب کرد که برخلاف قانون اساسی لغو شده، معاون رئیس جمهور را منصوب کرد. رئیس قاضی اودو اودوما به پرونده پاکستان در مورد *Another¹ and The State v Dosso* اشاره کرد که بیانیه رئیس جمهور (پاکستان) در ۷ اکتبر ۱۹۵۸ که به موجب آن: "قانون اساسی ۱۹۵۶ لغو شد و حکومت نظامی اعلام شد یک "یکباره" بود. تغییر سیاسی " نه در چارچوب تفکر قانون اساسی مذکور که یک انقلاب است. انقلاب پیروزمندانه یک روش قانونی شناخته شده بین المللی برای تغییر قانون اساسی است. چنین انقلابی قانون جدیدی را تشکیل می دهد که واقعیت ایجاد می کند. قوانینی که از "نظم قدیمی" ناشی می شوند ممکن است در «نظم جدید» تنها به این دلیل که اعتبار صریحاً یا ضمناً به همین امر اختصاص یافته است، نه دلیل اعتبار، باقی می ماند. علاوه بر این، هیچ فقهی معتقد نیست که حتی پس از یک انقلاب موفقیت آمیز، قانون اساسی قدیم و قانون مبتنی بر آن باقی می ماند، زور، به این دلیل که آنها توسط خود دستور قدیمی باطل نشده اند» ۵۲ وی در ادامه اظهار داشت: «نظر عمده و سنجیده ما این است که قانون اساسی ۱۹۶۶ از نظر قانونی معتبر است و قانون عالی اوگاندا است. و اینکه قانون اساسی ۱۹۶۲ که در نتیجه یک انقلاب پیروزمند در قانون لغو شده است، دیگر وجود ندارد و اکنون بخشی از قوانین اوگاندا نیست. از اعتبار واقعی خود محروم شده است.» (۵۳) در مجموع، شورای خصوصی در مورد مادزیماموتو علیه لاردنر بورک (۵۴) دلایل فوق را مورد توجه قرار داد و با نتایج یا نتیجه قضاوت ها مخالفت نکرد. اما موافقت کردند که آنها موافق بودند. بر همین مبنا قابل تبیین است: واضح است که در هر دو مورد قضاوت با پذیرش اثربخشی و موفقیت انقلاب شروع کردند، یعنی به روشنی بر اساس قانون اساسی جدید منصب را پذیرفتند و بنابراین توجهی که به اعتبار آن داشتند یا غیر آن. ۵۵ در *R v Ndhlovu* هشت ماه پس از پرونده مادزیماموتو، بخش استیناف انقلاب در رودزای جنوبی (زیمبابوه کنونی) را موفق اعلام کرد، به طوری که تمام قوانین رژیم جدید دارای اعتبار داخلی بودند. بنابراین، پیامدهای یک انقلاب موفق، تغییر قانون در حوزه قضایی مربوطه بوده است. و اینکه در آگاهی فقهی وجود دارد، نتیجه تحلیل ساده گزاره های فقهی واقعی است. این "آگاهی حقوقی" پیش فرضی است که فهم نظام حقوقی را تسهیل می کند. خودسرانه انتخاب نمی شود: با ارجاع به اینکه آیا نظم حقوقی به طور کلی کارآمد است یا خیر، انتخاب می شود. اعتبار آن بستگی به اثربخشی دارد.

دستور قهری را می توان به عنوان یک دستور هنجاری معتبر عینی تفسیر کرد. «۵۹ اگر اعتبار یک نظم حقوقی به اثربخشی هنجار اساسی آن بستگی داشته باشد، نتیجه آن این است که وقتی آن هنجار اساسی سیستم دیگر حمایت عمومی را جلب نمی کند، ممکن است

جایگزین آن شود. طبق برخی هنجارهای اساسی دیگر. این دقیقاً همان چیزی است که پس از یک انقلاب موفق رخ می دهد. به گفته کلسن وقتی قوانین جدید حکومت انقلابی به طور مؤثر اجرا می شود، وکلا یک grundnorm جدید را پیش فرض می گیرند. این به این دلیل است که Grundnorm قانون اساسی نیست، بلکه پیش فرض است. بنابراین، نظریه حقوقی کلسن از قانون اساسی به معنای منطقی حقوقی هنجار اساسی صحبت می کند و سپس قانون اساسی به معنای حقوقی مثبت که سندی است حاوی قواعدی برای قانون اساسی است. مدیریت دولت کشور، که معمولاً به عنوان قانون اساسی یک کشور از آن یاد می شود. ۶۱ تصمیماتی که موفقیت کودتاها را تایید کرده اند عبارتند از: ایالت علیه دوسو، (پاکستان)، اوگاندا علیه کمیسر پلیس، سابق ماتوو، (اوگاندا) Madzimbamuto (در مقابل (Lardner Burke رودزیای جنوبی)، بوتو در برابر رئیس ستاد ارتش (پاکستان)، ۶۲ Valabhaji در برابر کنترل کننده مالیات ها ۶۳ (سیشل)، Mokotso در برابر King Moshoeshe II لسوتو). ۶۴. Antanzima v. 65 ترانسکی (Transkei). در پایان این بخش تأکید می شود که اگرچه نظریه فقهی کلسن ممکن است یک نظام تحلیلی منسجم و منطقی باشد که نمی توان آن را بر اساس منطق، به ویژه تا آنجا که قوام درونی آن ظاهر می شود، دچار نقص کرد. با این حال، قبل از اینکه چنین سیستم منطقی به عنوان راه حلی برای پرونده های واقعی استفاده شود، قضات حق دارند بررسی کنند که آیا علاوه بر منطقی بودن آن، نتیجه اعمال نظریه کلسن نیز مطلوب است یا خیر. منطق نبوده است: تجربه بوده است: ضرورت های احساس شده زمانه، نظریه های اخلاقی و سیاسی رایج، نهادهای سیاست عمومی، اعتراف یا ناخودآگاه، حتی تعصباتی که قضات با هموعان خود در میان می گذارند، خوب بوده است. در تعیین قواعدی که بر اساس آن مردان باید اداره شوند، کاری بیش از قیاس انجام می دهند. قانون مظهر داستان توسعه یک ملت در طی قرون متمادی است و نمی توان با آن به گونه ای برخورد کرد که گویی فقط بدیهیات و نتایج یک کتاب ریاضیات را در بر می گیرد. کودتا نشان می دهد که نظام های حقوقی از آن ها باقی مانده اند و از نظر حقوقی هیچ گسستی در تداوم نظام های حقوقی با وقوع چنین حوادثی وجود ندارد. تغییر در grundnorm پس از یک انقلاب موفق. همانطور که اشاره شد، معمولاً فقط بخش های خاصی از قانون اساسی یا کل قانون اساسی ملغی می شود، اما سایر بخش های نظم حقوقی همانطور که بحث زیر نشان می دهد ذخیره می شود.

تأثیر مداوم انقلاب نظامی در نیجریه

در نیجریه توسط افسران جوان ارتش اعدام شد. با این حال، قیام در آنجا توسط نیروهای فدرال نیروهای مسلح نیجریه سرکوب شد. در ۱۶ ژانویه، رئیس نیروهای مسلح نیجریه، رئیس دولت جدید نظامی فدرال (FMG) شد که در یک پخش سراسری اعلام کرد که نیروهای مسلح دولت کشور را با اثرگذاری فوری به دست گرفته اند. ۶۹ بیان شد. که برخی از مقررات قانون اساسی ۱۹۶۳ و هر منطقه به حالت تعلیق درآمد. پارلمان فدرال و تمام مجالس قانونگذار منطقه ای به طور مشابه به حالت تعلیق درآمدند. اما قوه قضائیه، خدمات عمومی در سراسر فدراسیون، نیروهای مسلح و نیروی انتظامی نجات یافتند. یادآوری و توجه به این نکته قابل تأمل است که نظم حقوقی نیجریه از این پس و تاکنون هرگز قانون اساسی ایالتی یا منطقه ای پس از کودتای نظامی ژانویه ۱۹۶۶ در نیجریه نداشته است. حکومت نظامی جدید با فرمان شماره ۱ قانون اساسی (تعلیق و اصلاح) فرمان ۱۹۶۶، تصریح کرد که دولت نظامی فدرال این اختیار را دارد که قوانینی را برای "صلح، نظم و دولت خوب نیجریه یا هر بخشی از آن در رابطه با هر یک از آنها تنظیم کند." این بدان معناست که دولت نظامی فدرال دارای اختیارات قانونگذاری نامحدودی بود: این حکومت به فهرست های انحصاری و همزمان مانند قانون اساسی ۱۹۶۳ یا قانون اساسی مستقل ۱۹۶۰ که قبلاً لغو شده بود، محدود نمی شد. این بیانیه تا حدی با استدلال شورای خصوصی هنگامی که توضیح بیشتری در مورد منشأ اصطلاح «نظم صلح و حکومت خوب» ارائه کرد تا حدودی روشن می شود. برای نشان دادن وسعت قدرت مقننه مقتضی استفاده می شود، حتی اگر این قدرت محدود به موضوعات خاصی باشد یا در ضوابط خاصی باشد. به این ترتیب قانون اساسی هیچ محدودیتی برای نحوه یا میزان اعمال قدرت قانونگذار، به طور کلی یا برای مقاصد خاص، ایجاد نمی کرد. (۷۴) این فرمان همچنین اصلاح و تابع کردن قانون اساسی ۱۹۶۳ را به احکام نظامی ارائه کرد. ۷۵ در این قانون آمده است: «این قانون اساسی در سراسر نیجریه دارای قوت قانون خواهد بود و اگر هر قانون دیگری (از جمله قانون اساسی یک منطقه) با این قانون اساسی مغایرت داشته باشد، این قانون اساسی حاکم خواهد بود و قانون دیگر، تا حدی که مغایرت داشته باشد، باطل باشد. مشروط بر اینکه این قانون اساسی بر یک

فرمان برتری نداشته باشد و هیچ چیز در این قانون اساسی هیچ یک از مفاد یک فرمان را به هیچ وجه باطل نخواهد کرد. در مورد اعتبار هر حکم یا حکمی» بنابرین، هر چه بود.

لغو یا تعلیق قانون اساسی جمهوری خواه در سال ۱۹۶۳ نسبت به فرمان نظامی یا قانون نظامی پایین تر بود و قادر به غلبه بر آن نبود. آنها در فهرست انحصاری قانونگذاری و تنها با مجوز قبلی از دولت نظامی فدرال می‌توانستند در مورد هر موضوعی که در فهرست قانونگذاری همزمان گنجانده شده بود، قانون وضع کنند. ۷۹ قدرت وضع قوانین را دارند، اما با موفقیت کودتای نظامی ۱۹۶۶ نیز باید فرض شود که آنها در نتیجه آن اقتدار لازم برای اجرای اطاعت همه نیجریه ای ها را به دست آورده اند. در ژوئیه ۱۹۶۶، یک ضد کودتا صورت گرفت که با موفقیت دولت نظامی را که با ناکامی ۱۵ ژانویه آغاز شد، سرنگون کرد. در توصیف ماهیت حکومت نظامی، و انقلاب در نظم حقوقی نیجریه، در E.A Lakanmi و Kikelomo Ola علیه دادستان کل، ایالت غربی^۱ دادگاه استیناف در ایالت غربی نیجریه به درستی مشاهده کرد که: "یک جدید قوه مقننه ایجاد شد که اقتدار خود را از مفاد قانون اساسی از قبل نشأت نمی‌گرفت. شورای نظامی و شورای اجرایی فدرال". ۸۲ در اصل آنچه مورد تاکید است این است که قدرت قانونگذاری حکومت نظامی عالی بود و نمی‌توان آن را با مقررات هیچ قانون دیگری محدود کرد. با این حال، پیش از این، این پرونده خاص در دادگاه عالی مطرح شد، درست پس از تصمیم دیوان عالی و قبل از تصمیم دادگاه استیناف (غرب) که در بالا به آن اشاره شد، دولت نظامی فدرال (FMG) احکام متوالی برای حمایت از دادستان کل ایالت غربی (مطالعه‌کننده) زیرا به نظر می‌رسید که بر اساس دلایل تجدیدنظر تجدیدنظرخواهان، خوانده با مشکلات حقوقی مواجه خواهد شد. فرمان شماره ۴۵ اوج اختیارات FMG برای نجات دولت ایالتی غربی از معمای حقوقی بود. این فرمان کلیه تعهداتی را که به موجب هر مصوبه یا فرمانی از اداره نظامی ایجاد شده بود مشروع دانست، صلاحیت دادگاه ها را از زیر سؤال بردن اعتبار هر فرمانی خارج کرد، اجرای مقررات اساسی حقوق بشر در قانون اساسی را مستثنی کرد و تمام رسیدگی های معوق را در رابطه با هر فرمان از این رو، فرمان شماره ۴۵، ۱۹۶۸، حکم اصلی مسائلی بود که باید تصمیم‌گیری شود. افراد توسط حاکمیت به اختیارات خود و با حمایت زور: احکام و فرمان‌های نظامی در نیجریه به دلیل جرأت به چالش کشیدن نظام جدید، با استفاده از زور اسلحه و تهدید آسیب یا جراحت به افراد حمایت می‌شد. به دلیل ماهیت حکومت نظامی در نیجریه، حقوق بشر محدود شد

با این حال، در همین پرونده E. A. Lakanmi و Kikelomo Ola علیه دادستان کل ایالات غربی، دادگاه عالی نیجریه، در مورد موفقیت دو کودتا/انقلاب نظامی که در سال ۱۹۶۶ رخ داد و در مورد قدرت بلامانع دولت نظامی فدرال در وضع قوانین. ۸۶ اگر مداخله ارتش یک انقلاب بود، پس همه قوانین ناشی از دیکتاتوری نظامی نمی‌توانست مورد بازبینی قضایی قرار گیرد، زیرا نظم قدیمی تحت قانون اساسی ۱۹۶۳ جای خود را می‌داد. به رژیم حقوقی جدید. ۸۷ این پرونده همچنین بندهای برکناری در برخی احکام نظامی مانند فرمان شماره ۱ ۱۹۶۶ را در بر می‌گرفت. علاوه بر این، صلاحیت قانونگذاری دیکتاتوری نظامی در تصویب فرامین به ویژه فرمان شماره ۴۵، ۱۹۶۸ مورد اعتراض قرار گرفت. این فرمان بود که نقطه اختلاف بین تجدیدنظرخواهان و دادستان کل ایالت غربی (نیجریه) متهم بود. دستور داد که تمام رسیدگی های معلق در رابطه با هر حکمی متوقف شود. ۹۱ دیوان عالی در پرونده لاکانمی که پیش از آن بود به این نتیجه رسید که دولت نظامی فدرال، به عنوان عالی ترین نهاد قانونگذاری، با فرمان شماره ۵۱، در سال ۱۹۶۶، قانون مربوط به بررسی دارایی‌های افسران دولتی را که در سراسر کشور اجرا می‌شد، وضع کرد، هر مصوبه فرعی (یا منطقه‌ای) مانند فرمان شماره ۵ سال ۱۹۶۷ در مورد همین موضوع فوق‌العاده و باطل بود. دکترین پوشش حوزه ۹۲ آن فرمان دیگر، شماره ۴۵ چیزی کمتر از قضاوت قانونگذاری، اعمال قدرت قضایی بود، بنابراین فوق‌العاده و نامعتبر است. علاوه بر این تصمیم گرفته شد که دولت نظامی فدرال یک دولت انقلابی نیست، بلکه یک دولت موقت موقت است که توسط حوادث ۱۵ ژانویه ۱۹۶۶ پیش بینی شده است. ارتش خارج از شرایط قانون اساسی ۱۹۶۳ نبود. دادگاه معتقد بود که اگرچه نحوه واگذاری قدرت به ارتش غیرعادی بود، اما می‌توان آن را به دلایل ضروری معذور کرد و به دلیل قانون اساسی، رژیم نظامی بعدی را ملزم به رعایت قانون اساسی کرد. بدین ترتیب، دادگاه اعلام کرد که قانون اساسی ۱۹۶۳ با وجود کودتای نظامی همچنان هنجار اساسی بود. هر دادگاهی در هر بخشی از فدراسیون، خواه قبل از صدور فرمان یا پس از آن صادر شده باشد و جرأت کند هر حکم نظامی را باطل اعلام کند. در فرمان شماره ۲۸ سال ۱۹۷۰ از جمله چنین آمده است: «بدینوسیله اعلام می‌شود

که، ... (ب) هر تصمیمی، اعم از اینکه قبل یا بعد از شروع این فرمان توسط هر دادگاه قانونی در حال اجرا یا اجرای ادعایی گرفته شده باشد.

از هر گونه اختیارات بر اساس قانون اساسی یا هر مصوبه یا قانون فدراسیون یا هر ایالتی که مدعی اعلام بی اعتباری هر فرمان یا هر فرمانی است (تا جایی که مفاد این فرمان وجود ندارد). در مغایرت با مفاد این فرمان) یا عدم صلاحیت هر یک از دولت های فدراسیون برای ایجاد آن باطل یا باطل است و از تاریخ صدور آن هیچ اثری نخواهد داشت.» علاوه بر این، برتری و اجرای فرمان قوا در مقدمه آن (که باید به عنوان بخشی از فرمان خوانده و تفسیر شود) و مفاد آن تصریح می کند که در واقع، دو کودتای نظامی که در سال ۱۹۶۶ رخ داد، انقلاب های نظامی بودند که به طور جامع از کل قانون پیش از خروج صرف نظر کردند. نظم در نیجریه. آنچه اجازه وجود داشت، از جمله قانون اساسی ۱۹۶۳، به موجب فرمان قانون اساسی (تعلیق و تعدیل) وجود داشت. قدرت مطلق برای وضع قوانین برای صلح، نظم و دولت خوب نیجریه یا هر بخشی از آن در رابطه با هر موضوعی. "پس از این پرونده، اعمال هر دولت نظامی بعدی در نیجریه نیز رویه شد که بندهایی برکناری را در احکام خود وارد کنند. مووو معتقد است که در نهایت دادگاه عالی نیجریه برتری قانونگذاری دیکتاتوری نظامی آن دوره و نظم قانونی جدیدی را که ایجاد کرده بود، پذیرفت. فرمان شماره ۱ (۱۹۶۶) مفاد عجیب آن تا سال ۱۹۹۹ بخشی از "گردنم" همه دولت های نظامی بعدی را تشکیل می داد و تأیید می کرد که کودتای ۱۵ ژانویه ۱۹۶۶ انقلابی بود که عملاً نظم قانونی را که در آن زمان وجود داشت سرنگون کرد. ذخیره، تعلیق یا اصلاح شد. فرمان برتری و اجرای قوا و نیز فرمان شماره ۱ ۱۹۶۶ بدون شک سابقه روشنی را ایجاد کرد که اساس قوانین یا هنجارهای دیگر یا قانون اساسی در فرمان شماره ۱ مذکور در سال ۱۹۶۶ و در کلیه قوانین اساسی و احکام اصلاحی بعدی وجود داشت. توسط دولت های نظامی متوالی که از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۹ و از ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۹ بر نظم قانونی نیجریه مسلط بودند. در تطبیق فقه کلسن برای این وضعیت، چنین استدلال می شود؛ که grundnorm مفروض است و اجازه ایجاد هنجارهایی از جمله قانون اساسی را می دهد. اعمال قهری باید بر اساس فرامین مصوب شورای عالی نظامی و با رعایت مفاد فرمان شماره ۱ مصوب ۱۹۶۶ (قانون اساسی: تعلیق و تعدیل) اعمال شود. ۱۰۴ و احکام تعلیق و تعدیل مشابه بعدی

افراد / حاکمان نظامی که این احکام را ایجاد کردند به عنوان مقامات هنجار آفرین در نظر گرفته می شوند. اعمال این طرز فکر در مورد طبقه نظامی حاکم بر نیجریه نیز در این زمینه مناسب است. ۱۰۵ زیرا یک فرمان با امضای رئیس دولت نظامی فدرال تبدیل به قانون می شود. در سال ۱۹۸۳، زمانی که ارتش، کشور را در سال ۱۹۷۹ به حکومت دموکراتیک بازگرداند، کودتای دیگری را انجام داد که جمهوری دوم نیجریه را سرنگون کرد (۱۹۷۹ تا ۱۹۸۳). آنها فرمان شماره ۱ دیگری را صادر کردند. این فرمان همچنین قانون اساسی ۱۹۷۹ را تعلیق و اصلاح کرد. آن بخش هایی که به حالت تعلیق در نیامده اند یا ذخیره نشده اند، مشروط به این فرمان جدید می باشند. ۱۰۶ قدرت وضع قوانین از طریق فرامین به دولت نظامی فدرال اعطا می شد، این امر با امضای «رئیس» دولت نظامی رخ داد. قدرت فرمانداران نظامی ایالتی برای انجام همین کار (معروف به دستورات) نیز با همان فرمان توانمند مشخص شد. ۱۰۷ به غیر از دو موردی که قبلاً ذکر شد، فرمان های نظامی دیگری نیز در زمان های مختلف بین سال های ۱۹۶۶ و ۱۹۹۹ وجود داشت. آنها عبارتند از: قانون اساسی (احکام اساسی) فرمان شماره ۳۲ ۱۹۷۵، ۱۰۸ دولت موقت (مفاد اساسی قانون اساسی) فرمان شماره ۶۱ ۱۹۹۳ و قانون اساسی (تعلیق و تعدیل) فرمان شماره ۱۰۷ ۱۹۹۳. این فرمان ها ذکر شده است. هنجارهای اساسی رژیم های نظامی متوالی را در این دوره از توسعه قانون اساسی نیجریه تشکیل داد. بنابراین، کاملاً واضح است که کودتای موفقی که در نیجریه رخ داده است، چشم انداز قانون اساسی را برای همیشه تغییر داده است. به طور کلی موافق است که تصمیم دادگاه عالی در مورد لاکانمی اشتباه گرفته شده است.^{۱۱۲} نمی توان انکار کرد که دادگاه ها سنگر / سنگر حقوق مردم هستند. تجاوزات دولتی به مناطق ممنوعه قانون اساسی معمولاً با بررسی قضایی رد می شود، اما در مواردی که دولت حق بررسی اقدامات قانونی را در برخی موارد از دادگاه سلب کرده است، دادگاه ها موظفند به آن ماده احترام بگذارند، به ویژه در مواردی که قانون اساسی دیگر عالی نیست. این که یک فرمان یا فرمان دولت نظامی فدرال فوق العاده است به معنای انکار صلاحیت قانونگذاری دیکتاتوری نظامی و تأیید این است که قانون اساسی جمهوری خواهان همچنان قانون عالی کشور است. ادعا می شود که این به وضوح اشتباه بوده است.^{۱۱۳} این تفکیک صلاحیت های قانون گذاری تا زمانی که ادامه داشت توسط بخشنامه

نظامی لغو شد. همانطور که دادگاه عالی در ادامه در مورد لاکامی مشاهده کرد: "این که آنچه در نیجریه در ژانویه ۱۹۶۶ اتفاق افتاد در تاریخ بی سابقه است، هیچ بحثی نیست. یا نیروهای مسلح دولت موقت تشکیل دهند." ۱۱۴ به گفته طیب محمود، با تأمل در مورد لاکامی: پیامدهای لاکامی برای هر مطالعه ای که هدف آن شناسایی واکنش های قضایی مناسب به کودتاهای موفق است، بسیار آموزنده است. آن را به وضوح محدودیت های عملی را که دادگاه در هنگام تغذیه با عمل انجام شده غصب با آن مواجه می شود، نشان داد. انحصار قدرت قهرآمیز غاصب به آنها اجازه می دهد که هرگونه اظهارات مخالف قوه قضائیه را نادیده بگیرند یا حتی آن را به تسلیم درآورند. ۱۱۵. نوابوئزه از جمله ادعا می کند که در این انقلاب نیروی مسلح نه تنها در اختیار قوه مجریه، بلکه کل حاکمیت قانونگذاری بود. همچنین. زیرا باید توجه داشت که ارتش تبدیل به یگانه دولت کشور شد که تمامی اختیارات قوه مقننه و مجریه هر دو دولت فدرال و منطقه ای را با هم ترکیب کرد. دولت نظامی فدرال حاکمیت کامل - مطلق، نامحدود و نامحدود را بر عهده گرفت. پیش از این، نیجریه یک دموکراسی پارلمانی بود و هیچ دولت واحدی در فدراسیون دارای قدرت اجرایی و قانونگذاری مطلق نبود. این به دلیل ماهیت قانون اساسی جمهوری خواه ۱۹۶۳ و قانون اساسی سلطه استقلال بود که در زمان خودمختاری کامل در نیجریه در سال ۱۹۶۰ عمل کرد. نیروهای مسلح نیجریه با انقلاب صلاحیت برقراری ارتباط با قانون اساسی را به هر طریقی به دست آوردند. آنها صلاح می دانستند که آن را حفظ، اصلاح یا تعلیق کنند و این کار را انجام دادند و تمام جنبه هایی از قانون اساسی را که با ساختار و اهداف نظام نظامی نیجریه ناسازگار بود، به حالت تعلیق، تغییر یا حذف کردند. اوج آن با مشروعیت بخشیدن به انقلاب نظامی ۱۵ ژانویه ۱۹۶۶ بود که در قانون اساسی ۱۹۷۹ و ۱۹۹۹ بیان شد. از تاریخی که این بخش لازم الاجرا می شود، نباید به هیچ اقدام یا دادرسی مربوط به قوانین موجود در تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۶۶ یا پس از آن برای تعیین هر موضوع یا سؤالی در مورد صلاحیت هیچ مقام یا شخص دیگری تعمیم یابد. مقررات مشابهی نیز در قانون اساسی سال ۱۹۷۹ جمهوری دوم بیان شده بود. ۱۲۰ علاوه بر این، بر اساس بخش ۴، از CFRN 1999، قدرت قانونگذاری در نیجریه به مجلس ملی متشکل از مجلس سنا و مجلس نمایندگان واگذار شده است. با این حال، مجدداً دقیقاً همان مقررات در CFRN قبلی ۱۹۷۹ آمده بود. ۱۲۲ از این رو، اقدامات/کودتاهای انقلابی انجام شده توسط ارتش نیجریه از ژانویه ۱۹۶۶ که در برخی موارد شامل تلفات جانی و سایر جنایات یا جرایم بود، به نظر می رسد که از دست داده اند.

۲.۳ . انتقاد

در مقاله ای که از دادگاه عالی نیجریه می خواهد تا قانون اساسی ۱۹۹۹ را که در حال حاضر لازم الاجرا است، بی اعتبار اعلام کند. مقاله او موضوعات بسیاری را پوشش می دهد، اما او از جمله تأکید می کند که قانون اساسی تحمیلی نظامی نامشروع است و فاقد اقتدار اخلاقی است و با فریب نیجریه ای ها را تحت فشار قرار دادند. ۱۲۴ که قانون اساسی به شکلی که هست به انقلابیون یا کودتاچیان آنطور که او اکثراً در مقاله خود می نامد انگیزه می دهد یا به آنها انگیزه می دهد که اگر موفق به سرنگونی قانون اساسی مزبور شوند، پاداش آنها بی اندازه است تا جایی که خطر شکست در اجرای موفقیت آمیز کودتا تا بی اهمیت از این طریق. ۱۲۵ قانون نیجریه اکنون غاصبانی را که پس از ماندن در قدرت برای مدت طولانی می توانند با ثروت به دست آمده خود بازنشسته شوند، پاداش می دهد. فرمان ۱۲۷ سران کشورها (و سایر امور جانبی) که بر سران نظامی بازنشسته ثروت و دیگر امتیازات هنگفت فرود می آورد. ۱۲۸ که صرف نظر از جنایات و جنایات ادعایی مرتکب شده توسط دیکتاتورهای نظامی که از ژانویه ۱۹۶۶ تا مه ۱۹۹۹ بر نیجریه حکومت می کردند، بخش ۶ (د) CFRN (1999 پوششی از مصونیت را برای آنها فراهم می کند که توسط دادگاهها قابل سؤال نیست. او از ذکر این نکته کوتاهی می کند که همین مقررات در قانون اساسی ۱۹۷۹ نیز گنجانده شده است. او همچنین مدعی است که با خروج ارتش از دالان قدرت، اکنون در حیطه اختیارات هر دولت دموکراتیک در نیجریه و پیشتران جامعه مدنی است که «محاسبات ریسک فایده کودتاچیان را با معرفی - آنچه همیشه باید در محاسبات وجود داشته باشد - این خطر که حتی زمانی که کودتاچیان موفق ترک می کنند، از آنها خواسته می شود تا در قبال جنایات خود پاسخگو باشند. او گووووو به تئوری کلسن در مورد تغییر قانون گراندرم در ارائه مبنای قانونی برای خاتمه قضایی خود حمله می کند و حقوقدانان از جمله حقوقدانان نیجریه از آن به اشتباه استفاده می کنند. ۱۳۱ نه تنها آنها، بلکه دادگاهها نیز دچار اشتباه شده اند. موضع حقوقدانان نیجریه از نظر Ogowewo این است: اجرای موفقیت آمیز یک کودتا یک انقلاب است و فرمان تعلیق صادر شده توسط انقلابیون تبدیل به گردنورم می شود. هر کاری که ارتش انجام دهد مانند اعلام قانون اساسی جدید با بند مصونیت. یا لغو

قانون اساسی موجود یا نسخ قانون اساسی قبلی (منظور او پیشنهاد شده است) ۱۳۲ که این اعمال نظامی نه تنها در زمان حکومت نظامی بلکه پس از حکومت نظامی باید به رسمیت شناخته شود، زیرا انقلاب به یک قانون قانونی پایان داده است. یکی از بسیاری از نتایج او این است که: "خود کلسن با این استدلال موافق نبود. اینکه دانشمندان کلسنی اشاره کرده اند که دادگاه هایی که از کلسن در این راه استفاده کرده اند، "اثبات گرای کلسن را نادرست معرفی کرده اند. تئوری ناب و مفهوم آن از Grundnorm برای پنهان کردن ماهیت عمیقاً سیاسی اعمالشان از دید ناظران و شاید از خودشان." ۱۳۴ اما در پاسخ گفته می شود که تا زمانی که نظم قانونی ایجاد شده توسط ارتش تحت تأثیر قانون اساسی ۱۹۹۹ لغو شود و با قانون اساسی دیگری یا از طریق انقلابی دیگر، استدلال های او گووو در مورد احیای اراده مردم نیجریه جایگزین شد.

که تاکنون به دلیل عقب نشینی قبلی قانون اساسی ۱۹۷۹ متوقف شده بود، یک گزاره نظری باقی مانده است. ۱۳۵ قانون و فقه انقلاب موفق اگر بتوان گفت وجود دارد به واقع گرای حقوقی و عملی بودن اوضاع می پردازد. او در طول مقاله خود از نویسندگانی مانند دی اسمیت استفاده می کند. ۱۳۶ با این حال، دومی هرگز مناقشه نکرد که یک انقلاب موفق قانونمندی خود را ایجاد می کند. او بیشتر در آن مقاله به بحث درباره اختیارات اضطراری و دکترین ضرورت مشغول بود. ۱۳۷ بنابراین، نویسنده فرهیخته در توضیح بحران قانون اساسی که اندکی پس از استقلال پاکستان را فرا گرفت، چنین می گوید: «بی تردید این که می توانستیم بدانیم آنچه را که می توانیم در نظر بگیریم، راحت بود. ضروری بود نیز قانونی بود، و در واقع قانونی دقیقاً به این دلیل که ضروری بود.» ۱۳۹ Ogowewo همچنین استدلال می کند که حقوقدانان نیجریه نیز با تلقی نظریه او به عنوان تجویزی، که یک نظریه به یک قاعده تصمیم ارتقاء یافته است، به همان اندازه کلسن را اشتباه برداشت کرده اند. ۱۴۰ اینکه نظریه ناپیوستگی حقوقی توضیحی است نه غیر از آن. ۱۴۱ بنابراین اگر کودتا بر اساس منطق او گووو موفقیت آمیز باشد و انقلابیون متعاقباً قدرت را رها کنند، مشکلی وجود دارد. برای اینکه یک کودتای نظامی واقعاً موفق باشد، باید به حکومت نظامی دائمی منجر شود، سپس نظم جدید مؤثری وجود دارد، که تنها در این زمینه است که نظریه ناپیوستگی کلسن دارای نیروی توضیحی است، زیرا توضیح می دهد که چرا قوانین در نظم حقوقی جدید وجود دارد. از روی عادت اطاعت می شوند. او به بخش هایی از صلاح علیه دادستان کل (غنا) اشاره می کند. ۱۴۲ که در پرونده پاکستان جیلانی علیه دولت پنجاب ۱۴۳، دادگاه عالی تصمیم قبلی خود را در دوسو، که به عنوان یک رفتار خیانتکارانه توصیف شده بود، رد کرد، و استدلال کلسنی را رد کرد که تمام قوانین این کشور را تأیید می کرد. غاصبانی که از آن زمان قدرت را رها کرده بودند. حمودوررحمن سی جی گفت: «نظریه کلسن به هیچ وجه یک نظریه پذیرفته شده جهانی نبود و نه نظریه ای بود که می توانست ادعا کند که به یک دکترین اساسی علم فقه مدرن تبدیل شده است... او نظریه حقوق را به عنوان یک نظریه مطرح می کرد. گزاره «فقیه صرف» در مورد قانون. او تلاشی برای وضع هیچ هنجار قانونی یا هنجارهای حقوقی که «دغدغه روزانه قضات، دست اندرکاران حقوقی یا مجریان» باشد، نداشت. غاصب استفاده نادرست از کلسن است. او ادامه داد که: «به هیچ وجه، هدف [کلسن] این نبود که قانون قانونی را وضع کند که هر فردی که در تصاحب قدرت موفق باشد، بتواند ادعا کند که دارد.» با اعتراف به اینکه کلسن استدلال می کرد که انقلاب به یک نظام حقوقی پایان می دهد و نظام جدیدی را آغاز می کند، اما نظریه او هرگز برای توضیح اثر غصبی نبود که اگرچه با موفقیت اجرا شد، در نهایت موفق نشد. بنابراین، تأکید می شود که اگرچه همه حقوقدانان نظریه کلسن در مورد هنجار اساسی و تغییر هنجار اساسی از طریق کودتاها و انقلابها را قبول ندارند. ۱۴۷ برخی استدلال می کنند که وزن نظرات دانشگاهی و قضایی اکنون به شدت مخالف قانون گرای انقلابی است. از نوع نظامی. ۱۴۸

فضای کافی برای پرداختن به همه نگرانی های او وجود ندارد، اما او تأکید زیادی بر اصطلاح کودتاچیان دارد، حتی پس از اینکه چنین افرادی موفق شدند و پس از اجرای موفقیت آمیز کودتا، دولت هایی را تشکیل دادند. او همچنین تأکید می کند که برای موفقیت واقعی انقلاب، سلطنت آن باید دائمی باشد و اگر آنها از زمام حکومت دست بردارند، کودتای آنها شکست خورده است و آنها را برای پیگرد قانونی باز می گذارد. مطمئناً کلسن و سایر حقوقدانان هرگز پیشنهاد نکردند که برای موفقیت انقلابها، انقلابیون باید برای همیشه قدرت را حفظ کنند. موضوع محاکمه انقلابیون جدای از اندیشه کلسن است که عمدتاً به موفقیت انقلابها و تغییر هنجار اساسی می پردازد. یادآوری

می شود که فقه ایشان به این اشاره دارد که اگر انقلابیون شکست بخورند به جرم خیانت محاکمه می شوند. بنابراین، به نوعی فی نفسه مربوط به انقلاب های موفق نیست، بلکه به این موضوع می پردازد که انقلاب یا کودتا در کجا شروع شد اما ناموفق بود یا در ابتدا موفقیت آمیز بود اما متعاقباً سرنگون شد. تمایز قائل نمی شود، همانطور که شورای خصوصی در توضیح داد که وضعیت در جایی که هم دولت غاصب و هم حاکمیت واقعی برای تسلط مبارزه می کنند، متفاوت است. واضح است که دادگاه استدلال کرد که توضیح کلسن در چنین موقعیت هایی غیرقابل اجراست. ۱۴۹ به نظر می رسد که اوگووو چنان مشغول «کودتاچیان» است که این گزاره را مبهم می کند که یک انقلاب موفق قانونی خود را ایجاد می کند. اوجو خاطر نشان می کند که بین یک انقلاب موفق و یک وضعیت اضطراری دولتی تمایزی وجود دارد. متأسفانه، اوگووو کودتاچیان، کودتای شکست خورده یا کودتاچیان که قدرت سیاسی را به مقامات منتخب دموکراتیک باز می گردانند از یک سو با انقلابی که موفق می شود، رد می کند. انگار که آنها یک چیز هستند. اوبیلاده، به سؤال قضات در یک رژیم قدیمی که مشروعیت رژیم جدید را اعلام می کند، می پردازد، که این سؤال مطرح می شود که آیا مناسب است قضات از اندیشه کلسن در تصمیم گیری پرونده ها استفاده کنند؟ این موضوع در پرتو تمایز نقش یک دانشمند حقوقی یا نظریه پرداز از نقش قاضی مورد بحث قرار می گیرد. در حالی که یک نظریه پرداز حقوقی ملزم به توصیف گزاره های هنجاری است، از سوی دیگر، قاضی به عنوان قانون اعلام کننده اقتدار، هنجارها را صادر می کند. ۱۵۱ این که کاربرد منطقی این اصل که انقلاب موفق کل نظم حقوقی را از بین می برد، به این نتیجه می رسد که قضات رژیم قدیم تا زمانی که رژیم جدید به آنها اقتدار ندهد، دیگر قدرت ندارند. کاری که انقلابیون به طور صریح یا ضمنی انجام می دهند. از این رو قضات بدون اقتدار رژیم جدید قدرت رسیدگی به پرونده ها را ندارند. هنگامی که توجه می شود که قانون از پیش موجود دیگر قدرت ندارد، نمی توان نتیجه گرفت که نظم حقوقی موجود با انقلاب موفقیت آمیز حفظ شده یا به شکل دیگری اصلاح شده است. ۱۵۲ همانطور که کلسن بیان کرد: هنجارهای نظم قدیم فاقد اعتبار تلقی می شوند زیرا قانون اساسی قدیم و بنابراین، نظم حقوقی قدیم در کل، کارایی خود را از دست داده است. زیرا رفتار واقعی مردان دیگر با این نظم قانونی قدیمی مطابقت ندارد. ۱۵۳ مورد میچل علیه DPP154 ناپایداری گزاره های اوگووو را در چارچوب واقعیت های حقوقی در موقعیت های انقلابی نشان می دهد و در عین حال این دیدگاه را تأیید می کند که یک انقلاب موفق در واقع قانونمندی خود را ایجاد می کند. این مورد

در پس زمینه شرایط انقلابی در گرانادا آورده شد. زیرا در مارس ۱۹۷۹، دولت گرانادا سرنگون شد و توسط دولت انقلابی خلق تصرف شد. پس از سرنگونی دولت انقلابی خلق و دولت جانشین آن در سال ۱۹۸۳، گرانادا توسط فرماندار کل اداره می شد. او با دستور ۱۹۸۴ قانون اساسی گرانادا، قانون اساسی سال ۱۹۷۳ را با برخی تغییرات احیا کرد و پس از آن قانون اساسی به عنوان اجرایی تلقی شد. مجلس جدید قوانین مردمی اعلامیه ها و احکام دولت موقت و قانون تأیید اعتبار ۱۹۸۵ را تصویب کرد که در واقع اعتبار قوانین دولت انقلابی خلق را تا زمانی که در غیر این صورت تصویب نشده بود تأیید کرد. به چالش کشیده شد. آنها به شورای خصوصی اعتراض کردند و از جمله به دنبال اعلامی بودند که دادگاه عالی برای محاکمه آنها غیرقانونی است و صلاحیت ندارد و آنها حق تجدید نظر دارند. و اینکه قانون شورای خصوصی (الغای استیناف) قانون ۱۹۷۹ که ادعا می کرد درخواست تجدید نظر به کمیته قضایی شورای خصوصی را لغو می کرد، باطل بود. درخواست تجدیدنظر توسط شورای خصوصی رد شد و اعلام کرد که صلاحیت رسیدگی به درخواست تجدیدنظر را ندارد. با اتخاذ این تصمیم، شورای خصوصی نتوانست قوانینی را که توسط دولت انقلابی تصویب شده و توسط پارلمان گرانادا تأیید شده است، مغایر با قانون اساسی تشخیص دهد. هیچ موردی در حکم مورد اشاره قرار نگرفت و هیچ موردی در استدلال ذکر نشد. ۱۵۶ همچنین ادعا می شود که موفقیت انقلاب های نظامی مجدداً در پرونده اخیر Matanzima and Another علیه رئیس جمهور جمهوری ترانسکی و دیگری بدون تردید تأیید شد. ۱۵۷ نقطه اختلاف در دادگاه این بود که آیا حکومت نظامی ترانسکی که از طریق کودتا به قدرت رسید مشروع بوده و احکام آن از نظر قانونی معتبر است یا خیر. دادگاه در میان چیزهای دیگر اعلام کرد که دولت نظامی حتی به عنوان یک دولت موقت، یک دولت انقلابی بود، زیرا محکم استقرار یافته بود و خطر سرنگونی نداشت. اداره آن مؤثر و مورد قبول مردم بود. بنابراین دادگاه به این نتیجه رسید که دولت نظامی ترانسکی، دولت قانونی جمهوری ترانسکی است و قوانین آن از ابتدا مشروعیت می یابد. ۱۵۸ همانطور که اشاره شد، پوزیتیویسم حقوقی کلسن غیرسیاسی بود و بنابراین قضات در پرونده های انقلابی را قادر می سازد تا قانونی بودن قانون را بپذیرند. انقلاب های موفق که در حوزه های قضایی مربوطه خود رخ می دهند، بدون اینکه وارد حوزه سیاست شوند. ۱۵۹ بنابراین ضروری است که تأثیر انقلاب های نظامی بر حوزه های قضایی آفریقای پسااستعماری و فراتر از آن همچنان مورد بررسی قرار گیرد. با این حال، محدودیت هایی برای کاربرد نظریه کلسن در مورد گراند نورم وجود دارد. اگر همانطور که گفته شد هنجار اساسی به معنای فقهی و متافیزیکی

مفروض است، با پیش فرض گراندورم از چارچوب پوزیتیویستی حقوقی خارج می شود. این و سایر مشکلات مطرح شده توسط Kelsens Grundnorm در جای دیگری مورد بررسی قرار می گیرد.

۴. نتیجه گیری

بنابراین، ادعای Ogowewo مبنی بر اینکه قوه قضاییه نیجریه، به ویژه دادگاه عالی آن، باید قانون اساسی ۱۹۹۹ کشور را باطل یا باطل اعلام کند.

initio با توجه به استدلال های قبلی، نمی تواند پایدار باشد. ۱۶۱ برعکس، فرض بر این است که قوه قضاییه و دادگاه های نیجریه نمی توانند قانون اساسی را که آن را ایجاد کرده و اختیارات و صلاحیت آن را مشخص می کند، بی اعتبار اعلام کنند یا بهتر بگوییم بی اعتبار کنند. این همان قانون اساسی است که ارتش آن را اعلام کرد تا به قانون عالی جمهوری چهارم نیجریه تبدیل شود. ۱۶۲ بنابراین، به موجب بخش ۶ (۶) (د) CFRN 1999 و دقیقاً همان بخش ۶ (۶) CFRN 1979 (d) موفقیت انقلاب نظامی و تأثیر آن بر قانون اساسی نیجریه و نظم حقوقی از نظر قانون اساسی محافظت می شود و از نظر قضایی از هر منطقه ای در نیجریه مصون است. این که حاکمان نظامی انقلابی نیجریه را نمی توان به خاطر خیانت به دلیل براندازی قانون اساسی غیرنظامی ۱۹۶۳ و ۱۹۷۹۱۶۳ محاکمه کرد، همانطور که در قانون اساسی ۱۹۹۹ در حال حاضر در حال اجرا دیده شدیم، زیرا به موجب بخش ۹: علی رغم موارد فوق، تضمین شده است. طبق مفاد این بخش، مجلس شورای ملی یا مجلس شورای ملی (ایالتی) در رابطه با هیچ جرم کیفری، اختیار وضع قانونی را که دارای اثر ماسبق باشد، نخواهد داشت. قانون اساسی جدا از یک انقلاب یا سایر عوامل خارجی، تنها بر اساس دستورات مقرر در مفاد آن قابل اصلاح و یا حتی لغو است. موفقیت انقلاب های نظامی در نیجریه بین سال های ۱۹۶۶ و ۱۹۷۹ و از ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۹ هنوز مورد تأکید است. تثبیت اقداماتی مانند فرمان استفاده از زمین (اکنون قانون)، فرمان شکایات عمومی و سایر موارد در CFRN 1999. 166 واقع، در مقاله قبلی ارسال شده در این مجله، اشاره شد که نیجریه از ۴ ایالت در سال ۱۹۶۶، اکنون شامل ۳۶ ایالت است. این شاهکار توسط دولت های نظامی انقلابی انجام شد. بیش از شصت کودتای موفق در آفریقا. در همان دوره هفتاد و یک کودتا در مجموع در سی و هفت کشور آفریقایی صورت گرفت. آنیانگوه به نوبه خود استدلال می کند که حداقل ۴۴ کشور از ۵۳ کشور آفریقایی حداقل یک کودتا یا تلاش برای کودتا را تجربه کرده اند. تا سال ۲۰۰۴، کشورهای غرب آفریقا از زمان استقلال از حاکمیت استعماری اروپا، ۴۴ کودتای نظامی موفق را پشت سر گذاشته اند. ۴۳ تلاش نافرجام خونین برای سرنگونی حکومت ها توسط سربازان شورشی و ۸۲ توطئه کودتای دیگر. ۱۶۸ به این دلایل قانع کننده موضوع انقلاب ها و کودتاها همچنان مرتبط است و رویه قضایی امثال کلسن همیشه نقشی در این امر خواهد داشت.

منابع

1. n1 من در اینجا به شکل نهادی تر اقتصاد اشاره می کنم. امروزه بیشتر اقتصاددانان فقط بر بازار تمرکز می کنند و به زیربنای قانونی و نهادی آن توجه چندانی نمی کنند. آنها مشغول پیش بینی اثرات تغییرات برونزا بر جنبه های قابل مشاهده و اندازه گیری نتایج بازار (قیمت، نرخ دستمزد، مقادیر، و غیره) و توضیح مفاهیم منطقی مفروضات جایگزین (یا «مدل های» جایگزین) شده اند. جفری برنان و جیمز ام. بوکانان، دلیل قوانین: اقتصاد سیاسی قانون اساسی. (1985) x
2. n2 به طور کلی به Mark W. Janis, Individuals as Subjects of International Law, 17 Cornell Int'l L.J. 61 (1984) مراجعه کنید.
3. n3 به فیلیپ سی. جساپ، حقوق فراملی ۱-۲ (۱۹۵۶) مراجعه کنید. همچنین به Henry Steiner و همکاران، مشکلات حقوقی فراملی (۱۹۹۴) مراجعه کنید. اصطلاحات جایگزین عبارتند از "قانون ملل"، همانطور که توسط Mark W. Janis، حقوق بین الملل؟، ۳۲ Harv پیشنهاد شده است. بین المللی L.J. 363 (1991)، 371، و "قانون جهانی"، همانطور که توسط هارولد برمن پیشنهاد شده است، نقش حقوق بین الملل در قرن بیست و یکم: حقوق جهانی، Fordham Int'l L.J. 1617 (1995). L.J. 1617 من معتقدم که «حقوق بین الملل» همچنان دستخوش تغییر معنا خواهد شد که آن را معادل

- یا دربرگیرنده این مفاهیم دیگر خواهد کرد. واژه «بین‌المللی» که در ابتدا توسط بنتام ابداع شد، کمتر و کمتر شرایط دنیای واقعی را توصیف می‌کند و به طور فزاینده‌ای برای اشاره به روابط «بین‌المللی» استفاده می‌شود. رجوع کنید به Mark W. Janis *Jeremy Bentham and the Fashioning of International Law*, 78 Am. J. Int'l L. 405, 405- (1984). 18 بنابر این بادوام خواهد بود.
4. n4 به عنوان مثال، جان اچ جکسون، حقوق بین‌الملل اقتصاد: تأملاتی درباره «بوپلرخانه» روابط بین‌الملل، ۱۰ ص. J. U. (1995) Int'l L. & Pol'y 595, 596 با این حدس و گمان که ۹۰ درصد حقوق بین‌الملل عمومی حقوق اقتصادی بین‌المللی است.
5. n5 در واقع، در حالی که به استدلال من‌ضروری نیست، این استدلال را می‌توان به این شکل بسط داد که اقتصاد نیز بر سیاست مسلط است: سیاست یکی از مقوله‌های تکنیک نهادی برای تصمیم‌گیری اجتماعی است و اقتصاد هم شامل این مقوله می‌شود و هم مثلاً مقولاتی که ما به عنوان بازار و شرکت صحبت می‌کنیم. تکنیک انتخاب عمومی به کارگیری تحلیل اقتصادی برای مسائل سیاسی بر این گزاره استوار است. برای بحث در مورد کاربرد نظریه انتخاب عمومی در حقوق بین‌الملل اقتصادی، به پل بی استفان سوم، بربرهای درون دروازه: نظریه انتخاب عمومی و حقوق بین‌الملل اقتصاد مراجعه کنید، ۱۰ ص. U. J. Int'l L. & Pol'y 745 (1995).
6. n6 برای شرح وقایع مشروطه سازی معاهده رم، نگاه کنید به Joseph H.H. Weiler, *The Transformation of Europe*, 100 Yale L.J. 2403 (1991). البته رابطه‌ای بین دامنه موضوعی که در سطح بین‌المللی به آن پرداخته می‌شود و مؤسساتی که برای رسیدگی به آن ارائه شده‌اند، همانطور که وایلر توضیح می‌دهد، وجود دارد. جان جکسون خواستار مطالعه بیشتر مبانی «قانونی» حقوق بین‌الملل اقتصادی شده است. جکسون، یادداشت فوق ۴، در ۶۰۶ را ببینید.
7. n7 منظور من از «معاهدات قانون اساسی»، معاهداتی است که پایه‌هایی را برای قانون‌گذاری و قضاوت بیشتر ایجاد می‌کنند. اینها معاهداتی هستند که چیزی فراتر از ایجاد قوانین ماهوی برای اعمال می‌کنند، بلکه روشی را فراتر از حکومت‌گرایی صرف، برای ایجاد قوانین ماهوی بیشتر یا از طریق قانون‌گذاری قضاوت ایجاد می‌کنند. مثال عالی این استمعاهده رم، معاهده تأسیس جامعه اقتصادی اروپا، ۲۵ مارس ۱۹۵۷، ۲۹۸ U.N.T.S. 87. به طور کلی به Weiler، فوق یادداشت ۶ مراجعه کنید.
8. n8 اما رجوع کنید به David Kennedy, *Receiving the International*, 10 Conn. J. Int'l L. 1 (1994). (توضیح انتقادی از اتحادیه اروپا).
9. n9 نگاه کنید به گری بکر، رویکرد اقتصادی به رفتار انسان (۱۹۷۶). همچنین نگاه کنید به جک هیرشلیفر، دامنه گسترش اقتصاد، ۷۵ ام. اقتصاد. (1985) Rev. 53.
10. n10 از سوی دیگر، همه این فعالیت‌های تجاری نقش مهمی در اقتصاد خرد دارند. به عنوان مثال، یک تحلیل اقتصادی از هزینه‌های مبادله ممکن است نشان دهد که بازاریابی نقش مهمی در کاهش هزینه‌های مبادله به دست آوردن اطلاعات مربوط به محصولات یا خدمات ایفا می‌کند و حسابداری تجزیه و تحلیل و ارتباطات را هم در داخل و هم بدون شرکت تسهیل می‌کند.
11. n11 این انتقاد از سوی اقتصاد نهادی به اصطلاح جدید صورت گرفته است. به طور کلی نگاه کنید به Thrain *Economic Behavior and Institutions: Principles of Neo-Institutional Economics*, Eggertsson (1990). برونو اس. فری، مؤسسات مهم: تحلیل مقایسه‌ای نهادها، ۳۴ یورو. اقتصاد; Rev. 443 (1990) استیون جی. مدما، گفتمان و رویکرد نهادی به قانون و اقتصاد، ۲ J. Econ. مسائل ۴۱۷ (۱۹۸۹); داگلاس سی نورث، نهادها، هزینه‌های معاملات و رشد اقتصادی، ۲۵ اقتصاد. استعلام ۴۱۹ (۱۹۸۷); داگلاس نورث، اقتصاد نهادی جدید، ۱۴۲ J. Inst. اقتصاد

نظری ۲۳۰ (۱۹۸۶); ریچارد ای. پوسنر، اقتصاد نهادی جدید با قانون و اقتصاد، ۱۴۹ J. Inst. اقتصاد نظری ۷۳ (۱۹۹۳);
الیور ای. ویلبامسون، سازمان اقتصادی تطبیقی: تحلیل جایگزین‌های ساختاری گسسته، ۳۶ مدیر. علمی س ۲۱۹ (۱۹۹۴).

۱۲. Ronald A. Brand, Recognition of Foreign Judgments as a Trade Law Issue: به رجوع کنید به
The Economics of Private Law International, in Economic Analysis of International Law
(Jagdeep Bhandari & Alan Sykes eds., forthcoming 1996).

۱۳. این بینش به لنین نسبت داده شده است. برای بحث بیشتر در مورد تمایز بین حقوق عمومی و خصوصی، به جان
هازارد، کمونیست‌ها و قانون ۷۷ (۱۹۶۹) مراجعه کنید. رندی ای. بارنت، پیشگفتار: چهار حس تمایز حقوق عمومی-حقوق
خصوصی، ۹ هارو J.L. & Pub. پولی ۲۶۷ (۱۹۸۶) Kenneth M. Casebeer, Toward A Critical
Jurisprudence - A Critical Step by Way of the Public-Private District in Constitution Law, 37
U. Miami L. Rev. 379 (1983); آلن فریمن و الیزابت منش، تمایز عمومی و خصوصی در حقوق و زندگی آمریکایی،
۳۶ L. Rev. 237 (1987); Morton S. Horwitz, The History of the Public/Private Distinction, ۱۳۰
U. Pa. L. Rev. 1423 (1982); ۱۳۰ U. Pa. L. Rev. 1423 (1982); مراحل زوال تمایز عمومی/خصوصی،
۱۳۰ U. Pa. L. Rev. 1423 (1982); هارولد لوینسون، تمایز حقوق عمومی/حقوق خصوصی در دادگاه‌ها، ۵۷ جغرافیا
Wash. L. Rev. 1349 (1982); ۱۳۴۹ (1982); J. Public L. 3, 13۱۷ (1989); مریمن، تمایز حقوق عمومی و حقوق خصوصی در حقوق اروپا و آمریکا،
۱۳۱۷ J. Public L. 3, 13۱۷ (1989); Roscoe Pound, Public Law and Private Law, 24 Cornell L. Q. 469 (1939);
جان آر استیونسون، رابطه حقوق بین الملل خصوصی با حقوق بین الملل عمومی، ۵۲ ستون. L. Rev. 561 (1952).

۱۴. n14 کارل پولانی، تحول بزرگ ۱۳۹ (۱۹۴۴).

۱۵. Eugene F. Scoles, Interstate and International Distinctions in Conflict of ، به عنوان مثال، n15
Laws in the United States, 54 Cal. L. Rev. 1599 (1966) (تفاوت در سیاست بین پرونده‌های
تعارض حقوقی بین دولتی و بین‌المللی).